

نفسها اجابت کند سزا خداوند با آن نور نظر در دیده جا بجا + بقدر انتظار احوال مدعا
 تزلزل از طرف دارم و سنی از خرمی بوی + چین گم کرده ایم آینه ما را با سبها شفق بر
 مجوران بجز تیرت چه میباشد + بحق دیده بیدل که ما را آن کتا بنا + صحنه نور آینه دیدار
 دیده بر هر چه می کشاید نگاه چون دو در چرخ کشته برق بنیاد و مانع است و
 بی ادانی مراتب تنها از هر چه دم زند نفس چون زنگار آینه شکسته خراش پیشانی
 و انحراف اجالت بیانی تکلفات چه نگارد که سرنگونی بر سر رخساره نه پیوند و از
 انفعال تحریری رسمیات چه رقم زند که تری بر سطرهای مکتوب نماند دست یار
 رفت و من چو نقش پاشناک افتاده ام + سایه میگردید کاش این نارسا افتادگی
 بدار که خجالتها می زمین گیر سلتجی جناب فضل است که تا نفس سر شمشیر شما
 به لب بستن نرسانده است از سعادت همگلامی مایوس عشرت ز نشیند و ناگاه
 در انتظار بغزبش شکرگان فرا هم بنا ورده از اقبال دیدار رستی دانج ادبار نه
 یارب نیاز بیدلان مقبول آن که گاه باد پیشکرم اللهد خان در ویر رستی
 و ولایت اجناسی که اصناف کلیم و کنبلمای سیاه است
 از آن جام طرب کز و عمارت نرسد + آگ نشوی که تا بکثارت نرسد + هر چیز که از جهان
 نصیبت بخشند + یارب که خبر و انتظار نرسد + توقف وصول عطا
 موجود بآرایش هنگامه شفق بنود و دعیت کم بصاعتان عالم توقع با فواید
 پیشی غاید گردید و سرمایه بیدلان زاویه انتظار تبصاعت بفتح کله رسید
 امروز طبیعت مترد و حجاب شهبات مرتفع یافت که مانع روائینهای این آفشنه
 ملاحظه شدت سرما بوده است تا خود را بکینس با گرم نکردید سر از گریبان تال
 برینیاوردید و تا قدمی بکلیم نچسبید یعنی آداب گرم روپها نه نمیدید بگریبان
 دیده انتظار سواد می خوشتر ازین روشن نمیتوان کرد و بخوابانیدن شکرگانه های

۴۵
 این شعر از آثار اوست
 در این شعر از آثار اوست
 در این شعر از آثار اوست
 در این شعر از آثار اوست
 در این شعر از آثار اوست

بیدار کجانی باین پنهانی برمی توان آورد در پرده حضور این شبستان که بپای
آفتاب مخلوقست مشاهده نمودم صبح عالم اقبال عباد شام سپینا و وارز سایه
ورود این سجابت شحات فیض کمرست چشم کشودیم ابر مزروع احسان تهمت
سبب معنی پنهان دیگر هم اللهدخان تکلف و خلق عبارات محل معنی تحقیق مسبا و
و تصنع طرز تجرید فیض اوقات حضور سپینا و بیک دو بیت عالی و لیکه خبر از خود
برای متصور نیست خالی می نماید و بیک دو مضمون رسمی طومار رسمی که عینش از
چپیدگی هیچ نذار دو امیکشاید عباد باشم بهر طپیدن هزار بیداد می نگارم
بسیرمه فرسود خامه اما هنوز فریاد می نگارم + دماغ غلغله می گذارم اکنون که بر نیم
از نوک خامه بیرون + ز تبستن دل حسته مهره خون به پیش فضا و می نگارم + تغا
کرد پا باطل سپان نگریم چرا ناظم + فراتشها می رنگ عالم فرشت با و می نگارم +
بکسین قلیخان آنها و در و رشکر احسان الیشان سبحان اللهد
حضرت حق را خاصانند ممتاز با یغای رعایت فی زبانان عرض احتیاج
وما مور باداد بید است و پایان تحیر مزاج جرات شکر عطیات هم از جناب کبریا
سالت نمودن ست تا بینوالی بتقدم عجز بیانی تو اندر پرداخت و باطل سار
سپاس کرامت همان از حضرت اوست کس که دیدن تا بیدلی طرح شناسی تو ا
انداخت و اسب لفظی که زبان ما را بتوفیق شکر انجام کشود دیده مشتاق را
نیز بر تو دید از نعم کشاید و دلیل قدر تیکه حتی سپاس ما را روشن نمود یارب که
بطال لئه بیان مطلع حضور هم هدایت نماید چمن آرای فضل ثمره اکرام فی شایبه
از حد لئیه جهان بی نهایت رساناد و از احسان بیایا از کنج خانه عالم بحیباب
عابد گرداناد تا مزروع سبز آسمان خواهد بود + تا خزسے باغ حسان
خواهد بود + بر تخشتم که ریشه بیرون خواهد داد + شکر گرم تر از زبان خواهد بود +

این شبستان که بپای
آفتاب مخلوقست مشاهده نمودم
صبح عالم اقبال عباد شام
سپینا و وارز سایه
ورود این سجابت شحات
فیض کمرست چشم کشودیم
ابر مزروع احسان تهمت
سبب معنی پنهان دیگر هم
اللهدخان تکلف و خلق عبارات
محل معنی تحقیق مسبا و
تصنع طرز تجرید فیض اوقات
حضور سپینا و بیک دو بیت
عالی و لیکه خبر از خود
برای متصور نیست خالی می
نماید و بیک دو مضمون رسمی
طومار رسمی که عینش از
چپیدگی هیچ نذار دو امیکشاید
عباد باشم بهر طپیدن هزار
بیداد می نگارم بسیرمه فرسود
خامه اما هنوز فریاد می نگارم
دماغ غلغله می گذارم اکنون که
بر نیم از نوک خامه بیرون
ز تبستن دل حسته مهره خون
به پیش فضا و می نگارم تغا
کرد پا باطل سپان نگریم چرا
ناظم فراتشها می رنگ عالم
فرشت با و می نگارم بکسین
قلیخان آنها و در و رشکر
احسان الیشان سبحان اللهد
حضرت حق را خاصانند ممتاز
با یغای رعایت فی زبانان عرض
احتیاج و ما مور باداد بید
است و پایان تحیر مزاج جرات
شکر عطیات هم از جناب کبریا
سالت نمودن ست تا بینوالی
بتقدم عجز بیانی تو اندر پرداخت
و باطل سار سپاس کرامت همان
از حضرت اوست کس که دیدن تا
بیدلی طرح شناسی تو ا
انداخت و اسب لفظی که زبان ما
را بتوفیق شکر انجام کشود دیده
مشتاق را نیز بر تو دید از نعم
کشاید و دلیل قدر تیکه حتی
سپاس ما را روشن نمود یارب که
بطال لئه بیان مطلع حضور هم
هدایت نماید چمن آرای فضل
ثمره اکرام فی شایبه از حد لئیه
جهان بی نهایت رساناد و از
احسان بیایا از کنج خانه عالم
بحیباب عابد گرداناد تا مزروع
سبز آسمان خواهد بود + تا خزسے
باغ حسان خواهد بود + بر
تخشتم که ریشه بیرون خواهد داد
+ شکر گرم تر از زبان خواهد بود +

بشاکر خان نهنگامیکه از دکن از یادشاه برای فقیر ملک گرفتند
 اگر چه فقیر قبول نکرد و اما شکر احسان بجای آورد و با سعادت
 بیدل بدو جمع کتارت ز حد است + از سعی کسے دگر نمی آید راست + در صورت
 نهر و چشمه و جوئے و سماج + امی مزرعه تشنه آبیاریت دریا است + اینو و تعالی
 و تقدس حقیقت ربوبیتی و طینت کرم ایشمال صاحب ما و ولایت گذاشته
 تا بیدل بید است و پاتشونیش حصول بیخ مایحتاجی نه بیند و جز شکر منعم حقیقت
 و دعای دولت ایشان بساط شغل دیگر نه چیند با آنکه لا بد جمیع اسباب از
 عطای عظیم مبیاست ظهور این جنس فضلها نیز که مستنور خیال عجزتال نیست صورت
 وقوع سے آراید و دعاگوی خود را مورد امتام شفقت میفرماید غیر از سیاهی
 که در ادای حق آن عاریست هر چه خدمت آفراید و جز بهوای استعدای
 علوم مناسب و عروج مراتب صورتی و معنوی چه کف کشتاید ۵ یارب کریمی که
 عشرت آغاز کنم + بر فضل تو بیش از همه کس ناز کنم + یعنی چشمیکه بسته ام از نور تو هم
 بروی کسے که آن تویی باز کنم + الحاصل احسان احسان تست باقی همه حرف
 در تحسین مکتوب مرزا خسرو و سیک بارک اللہ امروزه کرینا منہ خسرو
 لغا و معنی ما ببنوانی آمینه و رو در دخت که بیدل مشتاق برادر مطالبه لطافت
 صفایش چراغ خلوت اندیشه افزود ختن سست و به نتا اپمانی کیفیات حضور
 ذخیره های انجن دماغ اندوختن بی تکلف در مقابل شست این قلم اگر خط خطا
 کرده باشد چون صد آسینه هوای خراشد و در برابر لطف عبارات نزاکت اگر تخریه
 بوی گل بعرض آرد خامه ازگ خارا می تراشد ۵ قلمت از چو چستان و قدح
 ناز کشید + که خدا از لغزش مستان می اعجاز کشید + تا شامی این خاطر سب آباد
 از جا در آمدی تعلیم هوش نفرمود که افاقت هر چند در تمکین غوطه زندان است

این کتاب از کتب معتبره است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است
 این کتاب در کتابخانه کتبه مطبوعه است و در کتابخانه کتبه مطبوعه است

بخود توان رسیدن و سیر این چمنستان آغوش تیری پرداز نمود که فراموش آمد
اگر همه ترگان برهم چید غنچه دست در جواب تواند دیدن و ادای شکر این شکرانیت
بیان خاموشی عنوان لب سر نه نوا اینها می مجبور است و زبان نارسائی آهنگ
معترف خلوت کمینی قصور خیالات دوری نیالی ست از حاضران مجمع وصال
تصور نمایند و او هام جداست تو همی رفع کلفت شبهات فرمایند تا رخ
مبارکبها و تولد نسیم و دختر بکرم الله خان که در کفایت و قعشده
دمیدن طرب ماه و آفتاب مبارک کسخت تحقیق ذات اقدس که مملو غنچه مضی
است بظهور تازگیهای معانی بعرض در جات کمال مباد و غنشات شنوننا
یقین بلوامع آثار تقدس تعطیل مراتب عروج مبدینا و دیده های مشتاق را
با نور تجلیات روشن و دلها سی آرزو مند ان تماشای این بهار گلشن
کیتانی و صد انجمن آباد می کنی + آینه با بجلوه پر زاده کنی + امی گل بهار
بانغ تجدد مبارکت + از نمود چه رنگها که نه ایجا و میکنی + از حسرت دیدار گویم
چه نویسم + دل میکشد آزار چه گویم چه نویسم + خجالت کش شو نیست چه تحریر و چه
تقریر + آخر کم و بسیار چه گویم چه نویسم + مبارکبها و عید اعی شکر الله
خان و شاکر خان در جایکه متوجه بودند به تندیجات و اجابت
مبارکبها و عید فتوحات شهید از حضرت فعال ^{الله} لما یرید کما ابواب به تنیت فی روزی
بر صاحب دلان بیدلنوازه میکشاید و نسیم گلشن فضل از شش جهت فعل کشای
رواح نصرت و اقبال سے آید یعنی تلکهای برف این که سار از بیاض چشم
بسمل نسخه است ورق اعتبار گردانده و ابنوی غار این بیابان از ترگان و بجه
کرده تو هم خراش از خاطر برون رانده زهره گو سپندان این چراگاه به ته آبی
نشسته اند که اثر تلخی بیزبان خنجر انتقام تواند گماشت و نگاه قربانان این

مقدمه
بروزی که از نغزین
سرمه بر کوبید و کباب
از زبان بیگنی
میتوانی بپوشان
ای میکشاید بر آبر
اراده می نماید
اشک چشمدل
مقدمه
بروزی که از نغزین
سرمه بر کوبید و کباب
از زبان بیگنی
میتوانی بپوشان
ای میکشاید بر آبر
اراده می نماید
اشک چشمدل
مقدمه
بروزی که از نغزین
سرمه بر کوبید و کباب
از زبان بیگنی
میتوانی بپوشان
ای میکشاید بر آبر
اراده می نماید
اشک چشمدل

مسلخ را حیرت در هم نفیسه کرده که مقابل تیغ مکافات مژه جسمانی تواند برداشت
 بندگان را در خواب کبریا باید کرد + خوش باید بود همیشه باید کرد + بیدل کار سب
 دیگر ندارد اینجا + چیزانکه دماغها را باید کرد + دلنمای معاندان مخالفت اندیش
 یکن قلم چون کرده گاو در هم کوفته صدمات هر اس و بیم و دماغ خود سران بر آید
 یکسر چون سوزن پر خمیده سرفار بهیای وضع تسلیم بشکر الله خان رحمن
 احوال عوارض طبیعت خود اختیار ملازمت گریبانی بقتضای
 پاس مراتب عجز خصیت کردن افزاین یعنی سپند و الزام مجاورت سرنگوستی
 بکار افعال دعوی قدرت جرات مزه برداشتن روالمیدارد و طبیعت مخلوق را
 که محکوم خواص بیدلی است بر گاه با وجود کمال صحبت غیر از بکست رنگی چیزی
 دیگر تصور نباشد اگر انقلاب عوارض دیگر بخاک برابر نمیکند جز تا بیید معاون
 بر کدام طاقت تکیه باید نمود و یاد لقای مراسم القاب نیز یاد این چنین یکی ما میرسد
 و تصویر جمال ربوبیت مثال از چنگ این مجموعه یا دامی خرد شکر ایزد سے
 پس دوش است دعای درجات قدر و منزلت و سپاس بچون هم نوای عروج
 آهنگی ساز مرتبت خطوط لوح حیدرین خار خار سجده تسلیم نگار است و متن جریده
 آرزو محشای مضامین حسرت دیدار بشکر الله خان که در عین شهرت
 با و شاه کردی اروا و تنبیه راجع پوتان موات دقتند سے
 ای شامل غم تو پناه لاریب خصمت ته خاک سرفرورد بحیب + باقلت و کثرت
 و حسابست اینجا + تا حشر امدادت است از عالم غیب + قبله من شود معنی در عالم
 حقیقت اطلاق تقیدات غلق اعتباری گره برشته او هانم است بعضی امور
 اتفاقی متفوق اندیشه دل بستن و پنهان بحر دستخیز مضمحل تشویش از هم تن
 باین دل بستگیها بسبب اتحاد و آشنائی است و نه واسطه بستگیها احتمالات

این کلمات در حدیث
 منکر است
 این کلمات در حدیث
 منکر است
 این کلمات در حدیث
 منکر است

مبانست و جدائی بنفش بی پروائی است مطلق عنان حرکات و سکنات از
 بر طابع اعیان بتصور چه آیات و علامات بر بندد و امر جزا مسکاینه را از چه خیال
 گسسته و بر تعلق که ام سلسله پیوندد اگر بساط اختیار خود بر نمی سپیدیم ب فکر و چید
 که می افتاد و اگر فراهم آوردن شرکان بقدر طاقت نمی اندیشیدیم چشم رحمت
 که میکشاد و مفضل گلشن اتفاق رنگها معرصن شهود می آرد خرمی بهارستان
 سرور و مفت چشم تماشائی و ادوار محفل و فاق پیاپی با بگردش امتداد دارد سر
 نشای حضور غنیمت دماغ امتحان پیمان **۵** این دریا قهرناکنارش از است
 این بزم نهان و آشکارش از است + ای باغ یقین نام فسر دن بزمی + هر
 رنگ که گل بکند بهارش از است + تا یزد قدرت سرمدی معین عساکر اقبال و
 آغوش فضل ایزدی صهار جمعیت اوقات و احوال **۵** دورم ز تو لیکن بیگان
 نزد یکم + گر پیدایم و گر نهان نزد یکم + نقش قدم خود نگر و یادیم کن + هر جا باشم
 باین نشان نزد یکم + والسلام بعدا کافان مبارکباد و فتح شاه عالم
 به چشم شاه و تاریخ جلوس شکر اعطای حضرت حتی اگر به حرکات
 زبان حواله نماید عاجز نو از بهای لب دست بردهن میگذارد و اگر بر طپشها
 دل اعتماد کند حیرت قفسهای نفس طاقت اهنزار ندارد خاصه در چنین هنگام
 که شخص قیامت در شش حبت خروش عطش میکاشد صاحب بار اسیر اب
 زلال آبروداشت و با عانت فضل لوامی استقامت نصرت و ظفر افراشت
 چاکه دست تمنای بیدلان یک ساعت از فترتک دعای شما جدا نبود و چشم
 امید بکنده تو امی رکاب ایشان نمی غنود پیداست که مارا در تیغ عالمی
 مشغول امری دیگر گذاشته اند و نمیدارند و غیر از تخم مهری که روشن است
 در طینت اغلاص سرشت نکاشته اند و نمیکارند و هر نویدی که از صدیقه **۵**

قوی که این دریا است
 این دریا قهرناکنارش از است
 این بزم نهان و آشکارش از است
 تا یزد قدرت سرمدی معین عساکر اقبال و
 دورم ز تو لیکن بیگان
 نزد یکم + گر پیدایم و گر نهان نزد یکم
 باین نشان نزد یکم + والسلام بعدا کافان مبارکباد و فتح شاه عالم
 به چشم شاه و تاریخ جلوس شکر اعطای حضرت حتی اگر به حرکات
 زبان حواله نماید عاجز نو از بهای لب دست بردهن میگذارد و اگر بر طپشها
 دل اعتماد کند حیرت قفسهای نفس طاقت اهنزار ندارد خاصه در چنین هنگام
 که شخص قیامت در شش حبت خروش عطش میکاشد صاحب بار اسیر اب
 زلال آبروداشت و با عانت فضل لوامی استقامت نصرت و ظفر افراشت
 چاکه دست تمنای بیدلان یک ساعت از فترتک دعای شما جدا نبود و چشم
 امید بکنده تو امی رکاب ایشان نمی غنود پیداست که مارا در تیغ عالمی
 مشغول امری دیگر گذاشته اند و نمیدارند و غیر از تخم مهری که روشن است
 در طینت اغلاص سرشت نکاشته اند و نمیکارند و هر نویدی که از صدیقه **۵**

این دریا

آن است بگوش میرسانند از آن رمزهای تصور نمی توان کرد که فردوس بزرگ آمیز
 بهارش بساط گل فروشی تواند چید یا شوره شوقیکه حضور ولتی دیگر مقابل آن سر از
 پرده شود تواند کشید یا رب که همای اوج اقبال بر بنویایان زاویه نیاز بال رفت
 کشاید و ابر رحمت وزود بر برهنه سران وادی انتظار سائبانی نماید لغرض این
 بیت فقیر نیز دعا گوید بادشاه دین پناه است ^{۱۱۱۹} جلوس معدلت انوار بادشاه
 زمین + باین مربع اسرار داده اند نشان + شیون رافت یزدان جلال قدرت
 شان همان خلیفه رحمن معظم ^{۱۱۱۹} و جهان بشاکر خان بر شکر عافیتی که حصا
 از هدیب آفات در شکر بادشاهی بگوست برات و سانه مهر محفوظ
 و آشت قبله آرزوی من مقصد هست و جوی من پیدل شیر را غیر وصال رسیدن
 اندک به تنه شنا گردان در یاد در خانه بیابان مرگ بودن چه معنی دارد با وجود
 پاشی در دامن شکستن آواز که از چه عالم سر بر می آرد ^{۱۱۱۹} آن را که به سیسی نظر
 دوختن است + جز یاس ز سباب چه اندوختن است + بی رومی تو در چراغ
 کاشانه ما + افزوختنی نیست همه سوختن است + تحقیق آگایا درین تازگی بر
 ال عالم چیا گذشته و نیک زرد و عبرت شنا بها ازین نیزنگ پختها که بزیده است
 و نیک ^{۱۱۱۹} هاری نفس چند بهم باد پرستیم + گوهر دو جهان باد برد ما و توستم
 در آشوبگاه نزول طوفان قطره مارا خست بسا عمل کشیدن آبرو یک دریا گوهر
 در گلابستن است و در بچوم آباد صر صر قیامت غنچه مارا بگوشه دل نفس آراستن
 نما صد همین آرزو شکستن ^{۱۱۱۹} آفاق که بزخیال سودانی نیست + از بخر
 محرم کتانی نیست + آن جمعیتی که وضع گوهر دارد + در عالم طمطراق دیدانی
 ترقیات جهان تخیل از تنزلات مرتبه ادراک تصور نمودن است و دامن هست
 بخمال این غبارهای تو هم نیالودن ^{۱۱۱۹} از پیش چشم بجاه مغزور ^{۱۱۱۹} چند

این کلام
 در بیان این دروغی
 بودن این دروغی
 بگویند که در بیان
 این کلام
 در بیان این دروغی
 بودن این دروغی
 بگویند که در بیان
 این کلام
 در بیان این دروغی
 بودن این دروغی
 بگویند که در بیان

عظمت دارد چشم معذوری چند + بر جامی بلند می نشیند و دریاب + با هم جوشید
 جا بجا مورس چند + عنوان محیط جمعیت بسی ترده هر چند گنجهای گوهر فرا هم آورد
 تلاش سوختن نمیتواند بود و مجاهد طریق عافیت از دامن تلاش برزدن اگر
 همه آسمان جولان نماید در ترود می تواند کشود موج رحمتیکه زورق مار از زمین
 تلاطم بر کران کشید امداد فضلی در نظر دارد تا بورد زمان وقوع از قوه لفعیل
 آرد قدر دانی عطای حضرت اشفاق سپاس تلقین ست و ترزبانی شکر بنما
 چاویش بازگاه یقین و السلام جواب شکایت نامه قوم خان توحیح
 حقیقت مگس آن شکر شاه عالم شکر آئیند از بهای معنی اخلاق
 نیسم در آن زمین تهنیه بهتر از منی نماید که بفنس آرمیده بیند تو ام یک استیگی
 بجوشد و عنایه در آن فضا دامن می افشانند که رنگ آرزو مند گرد بارش
 پرواز فروشت خیالی و فراموشی خیالی نیست که از فراموشان نباشد و تقوی
 عفت روی بدارد که بناخن انفعال نخر اشد کمالی بیدلیها اگر ولی در اندیشه
 نقش مے بندد پیش آهنگ مقدم سعادت آمارست و اگر بر دیده تو سبجی
 می گمارد انتظار کمین دیدار حضور انوار در جمع احوالی سلامت ذات تقدس
 آیات دلیل شکر ایزدی است و جمعیت اوقات نیز علامات حصول نعمای
 سرمدی از حقیقت شناسی سواج اتفاق پوشینده نخواهد بود که هجوم مگسان
 آن سرزمین همان ارواح مذنبه که بعد از امانند ام بنامی ابدان حیرت خیالات
 شان هنوز پرافشان وسادست و تعففات آن مکان بخار است رویه که با وجود
 اطفای شعله غضب همچنان بعرضن اراده های تنفر ایجاد خلد آفرین نشاء جمعیت
 دماغ آسوده طبعان را از صدمات تشویش این بخارها محفوظ دارد و بر طبعیت
 استغنا مزاجان ابرام آشوب غشیا بنا بکار رود مارانه نمود این نگه خوا بیدار

حقیقت مگس آن شکر شاه عالم شکر آئیند از بهای معنی اخلاق نیسم در آن زمین تهنیه بهتر از منی نماید که بفنس آرمیده بیند تو ام یک استیگی بجوشد و عنایه در آن فضا دامن می افشانند که رنگ آرزو مند گرد بارش پرواز فروشت خیالی و فراموشی خیالی نیست که از فراموشان نباشد و تقوی عفت روی بدارد که بناخن انفعال نخر اشد کمالی بیدلیها اگر ولی در اندیشه نقش مے بندد پیش آهنگ مقدم سعادت آمارست و اگر بر دیده تو سبجی می گمارد انتظار کمین دیدار حضور انوار در جمع احوالی سلامت ذات تقدس آیات دلیل شکر ایزدی است و جمعیت اوقات نیز علامات حصول نعمای سرمدی از حقیقت شناسی سواج اتفاق پوشینده نخواهد بود که هجوم مگسان آن سرزمین همان ارواح مذنبه که بعد از امانند ام بنامی ابدان حیرت خیالات شان هنوز پرافشان وسادست و تعففات آن مکان بخار است رویه که با وجود اطفای شعله غضب همچنان بعرضن اراده های تنفر ایجاد خلد آفرین نشاء جمعیت دماغ آسوده طبعان را از صدمات تشویش این بخارها محفوظ دارد و بر طبعیت استغنا مزاجان ابرام آشوب غشیا بنا بکار رود مارانه نمود این نگه خوا بیدار

درویش غنوده بادشاه خوابیده + عمر سیت خرام رفتگان می بینم + در خواب و
 خیال چون ره خوابیده + زمان تحفه نیاز بر لب منفراب قانون حرکت ستانی
 دوست دامن دعا برکت ساغر کیفیات اجابت پیمانی و السلام خواب
 آداب انشانامه سیوم خان اوقات بیکاران زاویه تناسلی
 اگر منصرف و عای آن جناب باشد انفس سبب حاصل باهتر از چه حصول
 تر و تواند کشید و احوال نارسیایان خدمت حضور که بقصد و بیدار و ام شتغال
 بچیند بساط مملکت زندگی بر که ام آرزو باید چید بشد الحمد و رود افکار معانی
 انوار بر چرخ کلبه بی برگ و نوا امداد روحی میفرماید و کشا و نامه شفقت شما
 بروی بستگیهای دل مایوس در امید می میکشاید تو اتر یاد آور بهاسی
 عیسم باین شرفه نشلی نوست که شخص نشیان مال ماسبق اعتبار بدرس فرا
 غیر ساکت و متحدید مرام قدم باین تازگی نوید رندان که بهار مدعای رنگ قبل
 برگردانیدن متیدانند اندیشه معذرت گستاخ بیانی از زبان مرمت امکان جز
 بجوم عبارات رفت در بار تقریر مذار و تو هم عین از حسین نیاز و رزان غیر از
 وقت بخاهی آثار گرم نفسی دیگر بطور منی آرد بکرم الله خان در تعزیت
 پس شیخان بیدل ز کجا سازند است کردم + آگاهی را جنون علامت کردم
 منبج بودم بر پرده موهومی + بر خود نفسی زدم قیامت کردم + شرط شعور
 انسانی مجبوری صبرست در قبول بلنات و محکوم شکر در حصول نعم و لذت
 نمود رفع بلناتش اعتماد طاقی نه در اقبال لذتش امداد غفلتی آئینه تاکدورت
 وار و تسلیم ترش ضروری ست و چون بصیقل رسید در انطباع خوب و دست
 نامعبوری بکسیت بیدل باد گناه و فالتقنی + کس پیش نبردست جنون آئینه
 تقریر شکست دل چه امکان دارد + لال ست زبان موشگان عینی + در هیچ

در خواب و خیال چون ره خوابیده + زمان تحفه نیاز بر لب منفراب قانون حرکت ستانی
 دوست دامن دعا برکت ساغر کیفیات اجابت پیمانی و السلام خواب
 آداب انشانامه سیوم خان اوقات بیکاران زاویه تناسلی
 اگر منصرف و عای آن جناب باشد انفس سبب حاصل باهتر از چه حصول
 تر و تواند کشید و احوال نارسیایان خدمت حضور که بقصد و بیدار و ام شتغال
 بچیند بساط مملکت زندگی بر که ام آرزو باید چید بشد الحمد و رود افکار معانی
 انوار بر چرخ کلبه بی برگ و نوا امداد روحی میفرماید و کشا و نامه شفقت شما
 بروی بستگیهای دل مایوس در امید می میکشاید تو اتر یاد آور بهاسی
 عیسم باین شرفه نشلی نوست که شخص نشیان مال ماسبق اعتبار بدرس فرا
 غیر ساکت و متحدید مرام قدم باین تازگی نوید رندان که بهار مدعای رنگ قبل
 برگردانیدن متیدانند اندیشه معذرت گستاخ بیانی از زبان مرمت امکان جز
 بجوم عبارات رفت در بار تقریر مذار و تو هم عین از حسین نیاز و رزان غیر از
 وقت بخاهی آثار گرم نفسی دیگر بطور منی آرد بکرم الله خان در تعزیت
 پس شیخان بیدل ز کجا سازند است کردم + آگاهی را جنون علامت کردم
 منبج بودم بر پرده موهومی + بر خود نفسی زدم قیامت کردم + شرط شعور
 انسانی مجبوری صبرست در قبول بلنات و محکوم شکر در حصول نعم و لذت
 نمود رفع بلناتش اعتماد طاقی نه در اقبال لذتش امداد غفلتی آئینه تاکدورت
 وار و تسلیم ترش ضروری ست و چون بصیقل رسید در انطباع خوب و دست
 نامعبوری بکسیت بیدل باد گناه و فالتقنی + کس پیش نبردست جنون آئینه
 تقریر شکست دل چه امکان دارد + لال ست زبان موشگان عینی + در هیچ

تمت تعطیل مبینا و شفقت تو از این نسق آثار انحراف توقف مچینا و هر چند
 رشحات سبحان حضرت غیر از رفع عنبار آشفته حالان دربار توجه ندارد اما غار خا
 غار حضرت سجود بی وصول استمان حضور سر بر خط اطمینان یعنی گذارد فضل
 ایزد سے از تحصیل این سعادات محروم نگرداناد و آرزوی بیدلان بجمول
 مدعا رسانا و شکر اللہ خان وقتیکه در اکبر آباد عشرت احوال لشکر
 شاه عالم معاینه نمودند و شاکر خان و عارفان نیز با ایشان
 بودند شکر شکر جمعیت ازلی که موجب است متعلق گرامی گوهر اوقات تفرقه اندیش
 بیج و تاب مباد اجتماع تنجیلات امکانی که صورت نگار اتفاق طبایع است عنبار
 انگیزه سرمد اعینار دارد چشمی تماشا آب میباید داد و ارتباط کم و کیف عیان را
 که شیرازه بند از چه است فواید عبرت بعین امتحان مے آرد نگاهای بسیر تامل
 باید کشادہ بیدل بین حسن کماهی بنگر کیفیت هر روز و سیاهی بنگر کوه
 نظر عنبار او هام مباحش + چشم تو ایم هر چه خواهی بنگر + البطله وفاق آن از سخن
 اسرار حکم رفع تویم غیر از مشیت کنجیر آفاق بتصور یعنی آید انشاء اللہ تعالی و در اندک
 فرستے صورت حالش واقع است و بیک قره توجه حصول خواص آن نفع آید
 که از نعمات پرده دل سماعی است ز منزه ارشاد و مضمون این رباعی است
 ای لفظ پرست حبیب معنی شوق کن + سطر سی طبق مقیدت مطلق کن + چند انگه بخلق
 اعتماد تو قومی است + عشرتکے زان جمله نذر فضل حق کن + اللہ اکبر فہم معنی کہ بہ
 بیدلان موقوف وقت و قوت است در ان جناب بی احتیاج کشادہ مرگان
 کشون آرزو سے تسلیم شہود و تمنیت عالم یقین مطالعہ نمایند و متناسک سجده
 حضور سعادت اقبال حسین تصور فرمایند تحریر نیازی کہ آداب تسلیم صاحبان
 صلوات اللہ تعالی علیہم بجا آوردن سخن پر کار بیاد و شہد عرق انفعال نسبت اند

در این شعر از این آیه گرفته شده است
 انما ارسلنا رسلنا بالحق و انما نزلنا الذکر بالقرآن
 و در این شعر از این آیه گرفته شده است
 انما ارسلنا رسلنا بالحق و انما نزلنا الذکر بالقرآن
 و در این شعر از این آیه گرفته شده است
 انما ارسلنا رسلنا بالحق و انما نزلنا الذکر بالقرآن

ششستین داد غیر از صفای وقت تمثال آئینه است و مباد و جواب مکتوب
 قاضی عبدالرحیم که نظم و شعر در تعریف فقیرانشا ننموده اند
 یا و فقر حرکتی است از نقاب ارادت بچو پنه در هر دلیکه پر تو توجه آن تافت
 خود را آینه وار همان کیفیت در ریاضت خطرات قلوب خاصان که ملهم اسرار
 ربانی انداد اسی شکر این شفقتها از حق بحق تواند بود و ستایش و وضع محقران
 نیز غیر رفت حقیقی پرده اگر ام نخواهد گشود بهمه حال از عجز پرستانم ابد قدرت
 کبریا تغافل گراحوال خیرت مال مباد در ریاضت از قد و تواند است آئینه ایم
 و در امن نا امید می آویخته ایم + بر طاق گذار خواه در خاک افکن + ماشیشه
 سزنگون می رنجیده ایم + جواب بکتوب شکر اللہ خان در عذر شکوه
 کابل قلعه و صبر ایامی بر تعجب لشکر شاه عالم تحقیق موج می آید
 صورت منی پذیرد + از خویش نیز خالی است آغوش بی تو بودن + رشته انفاس
 بیدل تافته را ببطه جوانی است که سرگامه سلسله آن ربط بستن اسباب پینه و
 در فضا سکه علاج خانه عدم بال خواهد گشودن و ساز جمعیت حالش کوک زبرد
 بم تمنا بیکه چون از ان اشغال خموشی گزیند زمزمه پرده کشائی آهنگ فنا
 خواهد بودن معنی آن هواد رسا گلمان با د آنجال مضمر است و حاصل این تمنا
 در انتظار کرده دولت دیدار تترس می سر خط شوق بود در بزم وصال پینی
 زان ابر و مه نو تمثال + گرم است امروز در خم زانویم + هنگامه نقش بند بی طاق
 خیال + در عبرت مکروهات امکافی ساعتی بسیر مزبله پر دوختن جای ضرور
 گرم کردن است و از آثار انفعال طبائع بنظر تامل در آوردن این قدر تکلیف
 طبیعت از بملحتهای مقدمه اقبال باید فهمید فضل رب العزت پیش ازین که در
 ذات تنزه آیات نخواهد پسندید حسین سانی استمان نیاز صیقل آئینه امید است

قولم علاج خانه سلسله تمامه ندانم که در ان پینه از پینه و از جسد کسیند
 قولم علاج خانه سلسله تمامه ندانم که در ان پینه از پینه و از جسد کسیند

زلفناست بیدل

و مسجد و آرائی کوچه انتظار کین عشرتهای جاوید و اسلام شکر اللذان
 نفس پر و آری تکلف عبارات در جناب آئینه قباب هنگامه ساز کرد که ورت مباد
 و اطناب تعریفهاست طبیعت در بازگاه نراست پناه بساط اشفته و ماعنی مجیناد
 بحریر این نخل نعمات محفل نیاز گرم آهنگ عبودیت سرانی است و تقبر این بیت
 آثار عقیده تسلیم مائل ابواب او بکشتانی امید قبولی در ضمن غرض معانی هوای
 بالیدن دارد که توقع ترس در سلک اظهار الفاظ سر بر خط میگذارد و غزل
 تو که مطلق و من گدا چه کنی جز اینک نخواهیم + در دیگری بنما که من بجزار و مچو پریم
 کسی از محیط عدم گران چه زقطه و اطلب نشان + ز خودم نبرده آن چنان که در
 بخور برسانیم + سحر طلسم بواقفست بنفعل هوس + چه قدر عرق کبدم
 نفس که شبنم استایم + بکفیس بسته مشوشم نه جرف ساخته سر خوشم + نفس
 بیاد تو میاشتم چه عبارت و چه معانیم + همه عمر هرزه دویده ام مخلم کنون که نمیدام
 من اگر سجاقت نمیده ام تو برون در ناگشایم + بشکر اللذان در عشرت
 کشته شدن عظم شاه و پیدای بخت بوم دولت بیدار خواها
 دیدند + در آخر عظم و بیدار بخت خوا بیدند + در پرده قدرت بچون نقشهاست
 متاسل بند لایزال که تابع من ظهور نیاید فطرت ذوی العقول شایسته
 اولک آن نشاید یا آنکه گردان اوراق یالی و ایام آتی است در کمال
 و صنوح دیده عبرت ضروری کیست علت چشم بند جز مرور زمان و اتفاق بی انفضال
 دوران نیست و اگر نتایج ادوار معین ازین مجلس ملامات و آثار چه خواهد نمود
 در جمع احوال شکر حضرت ذوالجلال منتقم خطای شعور است و آگاه هی مراتب
 عبرت رفع عتباتی حضور گو بر آن ذات مقدس فروغ جمعیت ایمان و محیط
 آبروی امن و امان باد و اعتبارات آنچه دیدم گفتم او بام است و سرب +

غرض از این فقرات
 نیست که عبادت
 کلام با تکلف من
 در آرزوی تصنیف و
 طبیعت من در
 شکر ای چه قدر
 برای ای که
 چه عبارات و چه
 معانی ای خواهد
 ظاهر در این
 بیاد تو بر نمی آید

جنگ ضد خواب پریشان شد باین تعبیر صلح + نسق کار عالم بر هواست و مطلوب
بیدلان سلامت شماسه ضبط نفس روکش افواه کنید + دل را دمی زعاب
اگاه کنید + افسانه این و آن استلس دارد + بر خود بچسبید ورشته کوتاه کنید +
بشا کر خان در تعزیرت فرزند یارب چه جنون طبلت مختل زد +
کانیشه بوهم عالم حمل زد + چون آئینه نقشش که رفت از نظر م + درغ که منم سچار
صیقل زد + اگر یک نفس اختیار در قبضه تصرف مامی گذارند چون آفتاب
پنج بر فلک می تازیدیم و اگر یک جاب ملت بکام جمعیت مامی بود چون آسمان
بر کلاه بی نیازی می نازیدیم دوش مزدور جز با خمیدن سری نذار د و گرد
غیر تسلیم از بیج میسر بر می آرد تا اثر پیشانی طاق پیشگاه خیال است با سجد
مجبوری در ساخته ایم و تا صورت دست نقش آئینه استعداد دست با دامن
عجز پرداختیم هر چند بر در تغافل میز نیم گو شمال عبرت کمر آرام بسته است و
هر قدر چشم بر هم می آیم صدمات حوادث در کمین آرام شسته اگر اعداد وضع رضا
دست بند ساز جمعیت نباشد و ای بر حال رنگ با تنگان و اگر اعانت منم
بی اختیاری دست حمایت بلند نماید آه بر اوقات سپرد خنگان در هر صورت
تک گفتگیها دل شاکر نعمتی است بی شائبه زوال و خرسندیهای طبع
سایر دولت آئینه دار حضور اقبال ^{علیه السلام} با همه باش تا توانائی + همه از ما
چون تو باشی + ان الله روح الصابرين بشا کر خان سنگا میکه
جهاندار شاه ایشا زا بهر اولی فوج برگزیده و زبان بدگویان
کوتاه گردیده و تنبیه نوز خان مجبول که عبارت جنت را
علا با حساب میگرداند خیر ناپیر که باشد در ذل و تحقیر مرد + پشت
رویش با زمین و وزد قنار در زیر مرد + عبرت پناها علاج حساب سلاطین از سجد

لا
تو که باین تعبیر صلح
بشا کر خان در تعزیرت
کانیشه بوهم عالم حمل زد
صیقل زد + اگر یک نفس
پنج بر فلک می تازیدیم
بر کلاه بی نیازی می
غیر تسلیم از بیج میسر
مجبوری در ساخته ایم
عجز پرداختیم هر چند
هر قدر چشم بر هم می
دست بند ساز جمعیت
بی اختیاری دست حما
تک گفتگیها دل شاکر
سایر دولت آئینه دار
چون تو باشی + ان الله
جهاندار شاه ایشا ز
کوتاه گردیده و تنبیه
علا با حساب میگرداند
رویش با زمین و وزد ق

خدا او بدست افتاده باوه مناد بپروفتان در صورت با معارف مغویخ شان
 قسے بدرخواهد رفت که دیگر تا قیامت سرخرمنی توانند زائید طبایع را درین
 ایام آشوب اختلاصی در هم افشوده که تقیدیان هرزه حیالی جز عیار کوچی پاک
 کون خوسے بختن شغل مستحسن در پیش نذارند از نیجاست قای خط حبت را که
 در تحریر منسخ و غیره غیر از نسے محسوب نمی باشد عدد و دهی می شمارند پیش ازین
 نیز اساتذہ مورخ این طائفه بمطالعہ رقوم شکسته طعن شاعری کرده اند که آن
 رایج گفته و نقطه در سپه نفقه غریب اتفاقی است که خزان را مستعد در سگاه
 علوم باید فهمید و خراسان را معلومی آثار موشگانی باید اندیشید بمجه حال و وق
 صحبت جهلاگردان ذنی ست و بکوری خفاشان خطوط شعاع آفتاب خواهد
 در خلعتی درین گنج سعادت میرفت + آخر گهر ناز شا کر خان سفت + گفتیم
 نویسم رقم تاریخش + در عنوان بدل اسرار و حبت گفت + پیشکران
 شمول فضل رب الالباب توام کل اطوار و احوال و تائید موثره باب بهدم
 جمیع افعال و احوال غیر از معانی دعا آنچه و انگار و تکلف و سوای عبارات
 حمد و ثنا هر چه بجز من آرد تا سف برقع افعال دوری ارسال حسب اعجاز و کسیر
 احمد ادبی و رنجک عذر خواهد است سبب حقیقی از حصول دولت و دیدار محروم
 نگر و انا و مرجع تمنای بیدلان قبل ازین بمعرفت مرزا حسن و بیگ قدس
 اکسیر امر نیاز باریافتگان جناب تقدس انساب باو شاهزاده عالمیان تاب
 گردیده بود شرف قبول امتیاز یافته باشد بفعل ازین اشیا و مر سوله آنچه است
 پیشکش بارگاه دانند از نظر اشرف بگذرانند در معنی دعای محسبی مستشاور صورت
 دو که اثرش با حصول اجابت مناسبتی قریب دارد تا درین کسورت فقر نیز
 خدمت بجا آورده باشند خواص هر یک از فطرت تجربیه ایشان پوشیده نیست که

قول به حال آنکه در حال ترک صحبت باطلان می باید **قول** در جمع تمنای بیدلان اشراست بسوی شکر طهارت آن در وقت نماز و در وقت پیشانی **قول** در جمع تمنای بیدلان اشراست بسوی شکر طهارت آن در وقت نماز و در وقت پیشانی

در این کتاب

بصر من چه کیفیات عایدست و معروف اظهار که ام فواید و السلام جواب
 مکتوب بشاکر خان در اظنا و مسئله ایشان از بعضی مطالب
 شکر الله خان سه بیدل بخیال غیر مائل نشومی + تفریق پرست حق و
 باطل نشوسه + در هر رکعت دو سجده و مننت گردید + از منی قبلتین غافل
 نشوسه + ایزد کار ساز آنچه توجبه ذات قدرت آیات ایشان متعلق انجام است
 از پرده خفا بصر من نشود رساناد و بیدل عجز سرشت را که طفیلی نصیبه کرام
 است و ممنون اعطای بنجواست گرداناد الله الحمد که تردی که از وضع بی نیاز
 قبله گاه سله الله منظور ضمیر حقیقت تصویر بود صورت اطمینان بر روسه کار
 آورده مابقی ارادها نیز از سر اذق رفت مائل ترحم آباد ظهور است انشاء
 الله العلی الغفور **جولان شوق هرزه دو تاب و بیج نیست + مقصود غیر**
دولت دیدار بیج نیست + فتح و نصرت عیش و عشرت هم کاب و هم مان باد
بشاکر خان در عرض اشتیاق و الم و ورگی ایشان
 آن کیست که دیدن شش تر نکند + پا بر عالم مذاسته سحر نکند + زین
 شرم کند گرم بدوزح فلکند + آتش عرقی کند که کو تر نکند + بیدل مجور را تصور
 و اما ندگه آب کرد چه و انگار و که بر خجالت نارسا بیهای خدمت قلم تواند کشید
 و از پیشانی که ام رقم در یوزه سجده نماید تا بقبول منصب طاعتی تواند رسید
 آینه نگاه بے جمال سگله تمثال خاک بر سر بنیش میا شد و صفوحه بے حضور آن
 معنی سرور بهزار کلفت سینه می خراشد در محاسبه شمار انفاس غفلت راه یافته
 که زندگی بسر آمده مکر بسبک اعاده پوستن سست یا قافلہ بیابان مرگ عمر
 راه مقصد عدم کم کرده که بدرقه نفس را ناگزیر است بر تنگنای دروازه کلب
 نشستن سه گذشت یار و بن از هر چه بود و اما مذم + پیش رفتن و از خوشی

کلمه بصر من چه کیفیات عایدست و معروف اظهار که ام فواید و السلام جواب
 مکتوب بشاکر خان در اظنا و مسئله ایشان از بعضی مطالب
 شکر الله خان سه بیدل بخیال غیر مائل نشومی + تفریق پرست حق و
 باطل نشوسه + در هر رکعت دو سجده و مننت گردید + از منی قبلتین غافل
 نشوسه + ایزد کار ساز آنچه توجبه ذات قدرت آیات ایشان متعلق انجام است
 از پرده خفا بصر من نشود رساناد و بیدل عجز سرشت را که طفیلی نصیبه کرام
 است و ممنون اعطای بنجواست گرداناد الله الحمد که تردی که از وضع بی نیاز
 قبله گاه سله الله منظور ضمیر حقیقت تصویر بود صورت اطمینان بر روسه کار
 آورده مابقی ارادها نیز از سر اذق رفت مائل ترحم آباد ظهور است انشاء
 الله العلی الغفور **جولان شوق هرزه دو تاب و بیج نیست + مقصود غیر**
دولت دیدار بیج نیست + فتح و نصرت عیش و عشرت هم کاب و هم مان باد
بشاکر خان در عرض اشتیاق و الم و ورگی ایشان
 آن کیست که دیدن شش تر نکند + پا بر عالم مذاسته سحر نکند + زین
 شرم کند گرم بدوزح فلکند + آتش عرقی کند که کو تر نکند + بیدل مجور را تصور
 و اما ندگه آب کرد چه و انگار و که بر خجالت نارسا بیهای خدمت قلم تواند کشید
 و از پیشانی که ام رقم در یوزه سجده نماید تا بقبول منصب طاعتی تواند رسید
 آینه نگاه بے جمال سگله تمثال خاک بر سر بنیش میا شد و صفوحه بے حضور آن
 معنی سرور بهزار کلفت سینه می خراشد در محاسبه شمار انفاس غفلت راه یافته
 که زندگی بسر آمده مکر بسبک اعاده پوستن سست یا قافلہ بیابان مرگ عمر
 راه مقصد عدم کم کرده که بدرقه نفس را ناگزیر است بر تنگنای دروازه کلب
 نشستن سه گذشت یار و بن از هر چه بود و اما مذم + پیش رفتن و از خوشی

جدا ماندم + ز پیچ قافلہ گروم سری برون نکشید + بجز تم من بیدست و پاکجا
 پایندم + بلند سی دست این غریقی همان مرقوم هوای دیاست و زمان این
 این فب روده همچنان حرکت انشائی تہیہ نشا و سعت آباد جهان بی سببی از
 تعداد سہاب کیف و کم منزہ است ابواب دولت دیدار بی مضوضی انتظار
 بروی مشتاقان مفتوح و معانی اقبال حضور بی وقت تامل بر فطرت مستیار
 موضوع ہر چند طبیعت بیدلان محرم آثار غفلت بہت رفت گیتی فضل چون
 غافل حال نامبا و ہجرت الہی و آلہ الامجاد بحسبین قلبان بہا و در
 ۹۰ داخ بودم کہ چہ خواہم نسبت انشا کرد + نقطہ اشک روان گشت و
 خط پیدا کرد + کلید کورد و ولتی کم کرده ایم ادا و ترحم از قفل رنگ بستہ باغ غل
 بہا و سر شد حصول سعادت کی دست داده ایم احسانت فضل از غبار محرو
 و امن مچینا و سخن ناگیر از تہی مغزی سرگشتان بیگاری نترشید تا بہ فریاد
 تعلقہ موصول میگشتم و پای شکستہ بی رفتار از سعی بے پل آبلہ رسید تا از سر
 انفعال و اماندگی در گم گشتیم با این ہمہ دست امید بذوق فراق دعا بند
 است عذا کہ حسرت بچین کندہ اجابت کندید رفتی و من از صنعت بہتر
 ماندم + چون نقش قدم بگردم محل ماندم + ہمینک غم بیدی فرا موشم بود
 آخروں با تورفت بیدل ماندم + بحسبین قلبان بہا و در سجاو آب
 مکتوب ایشان و صفات فکر غزل در زمین مشکل پیچیدہ
 ممن مطالوعہ نوادہ شناسہ اندیشہ سجد در شہ بہر گل مستی کہ پرواست جز
 کیفیات رنگ و بوی بہارستان کمال نشناخت خاصہ در زمین غمزل نظر گستا
 کہ ربط ہمہ پیش اینکے پیش داشت و غیر از طبع سلیم و فکر متین برا کثر طلبات
 احتمال لغزش میگذاشت مفسر مع آفرین بر طبع معنی آفرینا + در سبب پند

در حدیث کہ فرمودہ است کہ ...
 در حدیث کہ فرمودہ است کہ ...
 در حدیث کہ فرمودہ است کہ ...
 در حدیث کہ فرمودہ است کہ ...
 در حدیث کہ فرمودہ است کہ ...

کے قلوب و قلوب ہو جو ہرگز ان فتنہ رنج کی مدد نہ ہو جو بد بخت بد بختی نے در فکر حال گذشتہ و آئینہ کہ ہر دور در بر سب سے کم اندر افتاد و آن فتنہ آتش است بسوی شمشاد

اصوات بیدل

۱۹۲

بغیر بعضی لفظ فضولی خیال وقت ماک بود و گرنہ ہر یکے بمقام خود منتخب یوان
مضاحت تصور باستی نمود نسخہ ہای نظم و نثر بیدلی از فطرت حقایق اتحاد
امید قبولے دارو کہ گاہ تامل قدرت تحمل سہرا نہا تو جہی و اگر دتا بفضل
ایز دے شکستہای عبارات در اندک فرصتی ہم کسوت صفائی معنی بر اید و
افکار بی شائبہ کہ ورت نقاب پر زادن خیال کشایدے صاحب مامل
افکار نیست + ورنہ معنی بر مزاجش بار نیست + گر ہمہ مضمون عنقا بستن است +
میش طبعش آنقدر دشوار نیست + بحسین قلیخان بہادر مصحوب
مرزا احسن ایجاد و سفارش ایشان سے گر خاموشم ہنر
زیاد توام + ورگو یا سچہ خوان اوراد توام + ہر چند در ششم نشان دست فلک +
شاوم کہ چراغ محفل یاد توام + ہر چند گر بیان چاکے شرکان نیکسخنہ ہا بر ہمزوہ
راہ بستگیہاے فردوس تا شابدقت بیچ تامل صورت یقین نہ بست و ہر قدر
سینہ کو بہیادے طہیدن دل پہلو پہلو غلبیدن آغاز کرد نقش شکستگے بیناسی حال
تجربہ اعتلال بیچ تعلقے دست نہشت مگر ساز تحقیق ہمین آہنگ پر وہ کسا
زمزمہ تسلے نگردید کہ لمعات سجدے بی نیاز ہی شیم بند شخص ادراک بود و جوش
چہستان بی یعنی ساغر و در این اتفاق سے پیو د بکلم مجبوری وضع تسلیم دید
تجیر سمانہ امید بہمان جنس قفصیل در دست دارد و دل بیمار با انتظار اکرام بہمان
دور و فاق تسلسل سبجہ طیش سے شمار و نشاے تمناسی مجبوران محصول دعا
ارزوسے مجبوران مقبول صفائی عقیدت و غاوص ارادت سر شیبہ زلال اتحاد
میرزا محمد احسن ایجاد بائینہ داری نیاز بیدل چہرہ کشاسی امتیاز محفل حضور باد
شکر اللہ خان در تشریت بیبرہ ایشان سے آن فتنہ کہ
شور ہوس و عشق انگینت + گرد و دوجہان بر سر آگاہی بخت + وقف موجود

کرده پنج معدوم + بر حال غم ماضی و مستقبل رحمت + در حیرت کده عالم اسباب پرست
 انقاس دلیل اثر از تعلقات است که تا این جوهر مقدس بوجه سلسله اعراف منجمانند
 و این معنی مطلق آینه سبق شعور بقدرت بخواند و بدان قدر قابل و مدبران باشد
 که در جزو مدبشاده میرسد برین محیط تنزه بارست و همان متد ارضائی ما و می
 که در نیجا پر میرند برین آئینه بی نیازی غبار هر چند توجه مراتب اعراف پیش
 که درت ایشیای جوهر پیش تار و بود قاش این کارگاه با تار تغییر شده اند و در
 و بار حاصل این مزرعه با بیاری انقلاب سرشته مگر غلبه جسمی که در عالم مکر از
 محالات است بقریا و اضطرار تو اندر سید یا هجوم سپه خبری که در این کاشق
 و سلسله مشکلات است دلیل اطمینان تو اندر دید با آنکه در محاسن جمع
 دیوان اعتبار اختیار می نذر عم همه از نحویت با است که مد است عیش و عالم
 و سو و وزیان واسه نگاریم که از عالم او با مکر اعراف است + اینجا
 نفعی تغافل و اغماض است + تا چشم کشود و ایم بر س از ظهور چون جوهر کار با
 همین اعراف است + ایز و متعالی و امن تقدس ان ذات بعبار که درت
 حوادث نیالاید و پایه اقبال حضور حقیقی به علو درجات کمال مرفوع نماید و عا
 صحت و بصیرت ایشان حاصل دولت ابدی است و متناسه حصول قدیو
 انتظار سعادت سرمدی درین ایام مدد اع التزم ساغر و رو دعا قلنا انصبا
 با خندا احوال غیرت مال تسلی نشاء و بیدل نوازی است و چنان تو اثر نشیما
 چمن پیام دسته بند گلهای سرافازی و اسلام جواب میگویند
 شکر الله فان که جهاندار شاه ایشان را پیش خود
 نشستن کرده و تا در حرم سرای اذن اختیار داده
 آتی تو که هر که قدر ذات داند + با بیدل و جان در دست افشا ند + ای منظر

در این کتب کهنه
 و این کتب کهنه
 ایام است
 در این کتب کهنه
 ایام است
 در این کتب کهنه
 ایام است

اقبال تو چشم بیدل گورست هر آنکه در دست نه نشاند + ما را بظهور عر فا بر تر از ان است
که شایان از روی مجالست شان نمایند و بان وسیله چشم حقیقت غناس
مطلق کشانید اکثری ازین طائفه مستمی با وضع ظاهر عالم دو ساخته اند که بالتفات
معنی خود نیز پرواخته اند نشاء فی نفسی مقتضی آن نیست که بسک اعتبار
ایمان پروازد و خود را مقید سلسله اعتبار سازد سیر پر ازاد و ارسل و نهاله
بی نیازست و از روی محیط از تعینات اوج و حقیقت بیرون تا ز انا افتاب
بکافه نمی توان پوشید با آنکه دماغ عریاضی نذارد و در ستر دریای منی توان
کوشید هر چند سر از گریبان امواج بر نیارد **ع** عارف که دماغ سگه اسر
اوست + هستی و عدم سواد و زمانه اوست + آن را که قضا منصب شاهی
بخشید + در هر کشور که ره برد کشور اوست + چشم قدر دانان این اوزار روشن
و دلهای را که همان این بهار گلشن و اسلام جواب حسین علیحان
بهاورغا ندوان در مطالعہ شعاری ایشان و صلاح آن و
و اصل یوان نمودن که پیش فقیر گذاشتم بودند
چو سرشک لبی سر و یایم قدمی نزد بهواس که تو + که هزار آبله در عرق نگدا چشم
ز حیا که تو + نه بدلی از بجز سار رسم نه بر مز آینه وار رسم + بکجا رسم که بجار رسم
من بیدل از همه جا که تو + ز منانه کمینی و تو کئی چه زوشم آینه و دو سه
تپاش که نشدم گره که بنود بند قبا که تو + اوقات تحیر آیات فقر معروف اند
ذاتی است که برانه آثار فضالتش گا بهی بصورت پیامد لوزانان زمزمه آری
سازر بیوست است و گا بهی بکسوت مکاتیب فی نیازان رحم بیما که محفل
عبودیت درین صورت آسنگه سلسله نوازی نمیزماید که تصور از قلم سرا چشم
بهرتج زوبان تو می بر نیاید و بان کسوت معمای سر مه بر قلم قلم نمی آید که تامل

لا قو که
ادب این
و در این
شما
حقیقت
بیرون
تا ز انا
افتاب
بکافه
نمی توان
پوشید
با آنکه
دماغ
عریاضی
نذارد
و در ستر
دریای
منی توان
کوشید
هر چند
سر از
گریبان
امواج
بر نیارد
ع عارف
که دماغ
سگه اسر
اوست
+ هستی
و عدم
سواد
و زمانه
اوست
+ آن را
که قضا
منصب
شاهی
بخشید
+ در هر
کشور
که ره
برد
کشور
اوست
+ چشم
قدر
دانان
این
اوزار
روشن
و دلهای
را که
همان
این
بهار
گلشن
و اسلام
جواب
حسین
علیحان
بهاورغا
ندوان
در مطالعہ
شعاری
ایشان
و صلاح
آن و
اصل
یوان
نمودن
که پیش
فقیر
گذاشتم
بودند
چو سرشک
لبی سر
و یایم
قدمی
نزد
بهواس
که تو
+ که
هزار
آبله
در عرق
نگدا
چشم
ز حیا
که تو
+ نه
بدلی
از بجز
سار
رسم
نه بر
مز
آینه
وار
رسم
+ بکجا
رسم
که
بجار
رسم
من
بیدل
از همه
جا که
تو
+ ز
منانه
کمینی
و تو
کئی
چه
زوشم
آینه
و دو
سه
تپاش
که
نشدم
گره
که
بنود
بند
قبا
که
تو
+ اوقات
تحیر
آیات
فقر
معروف
اند
ذاتی
است
که
برانه
آثار
فضالتش
گا
بهی
بصورت
پیامد
لوزانان
زمزمه
آری
سازر
بیوست
است
و
گا
بهی
بکسوت
مکاتیب
فی
نیازان
رحم
بیما
که
محفل
عبودیت
درین
صورت
آسنگه
سلسله
نوازی
نمیزماید
که
تصور
از
قلم
سرا
چشم
بهرتج
زوبان
تو
می
بر
نیاید
و
بان
کسوت
معمای
سر
مه
بر
قلم
قلم
نمی
آید
که
تامل

مقتضای
بیدل

چه بر آرد می را اگر و تعلق نانا سیدی از صنایع مہلت انفاست و قدرت
 بر افشاستی را قیام شیبان چشم بند اتفاق حواس سیر این شہستان چراغ
 نمی خواہد صورت اشخب و پیش راست و ساز این بساط احتیاج مضرب
 نزار و شور و باغینای عیبت نواسے جہان رنگ با تغیر وضع خود عدل دار
 ہر جایشید و سنگی ست باہم است پر شاش حاصل معامی اسرار بر طبع حقیقت
 افوار ناسکتوں ہا و عوا معنی جریدہ احوال از مرآت یقین مثالی پوشیدگی
 میدان و سید کنو از من درین ایام کہ امتداد ورق گردانے فنون دست نقشے
 در صحافت انفاست نائل سپاہی نگذاشته و از مسودہ ہا یی مشقے او ہا مکتوب
 سواد توقع برداشتمہ قائمہ منع رقم قدرے بمجاہدہ تامل رسانید و سطر بند
 قرین عود ہر میرت کرد و زید و زنی معنوں تازه ہست ازور سگاہ و عا سبقان کجنا
 و عبادت جدیدے از افکار سپاس آمندگان بارگاہ تعظیم انتساب حسین
 انگسار بر خط تسلیم می گذارہ و آداب سجدات مبارکباد بجای می آرود فتح و نصرت
 بتائیدت حضرت ذوالجلال شامل جمع اوقات و معاون کل احوال و و
 قدیوس کہ جہا نطلب رساندہ تمنای اوست اقرب زمان حصول با و جو
 شہنیش نامہ شاکر خان و تولد فرزند عبد الخالق کہ بعد از
 رسیدن میر مبارک از اہم پر بدیہے اتفاق افتاد و
 منقذہ کیم التفتا سے شکر اللہ جان بحال ایشان قدم
 سعد میر مبارک اللہ مبارکباد سجدات شکر الہی تو ام خیال آن جناب بالید
 دار و آداب سپاس نامتناہی ہمدوش تصور ان استہان سینہ عرش بالید
 ہمدردانیشہ نیاز پیشہ نقاشی کارگاہ و عادت و حکم تصور استعدا و چون
 شکستہ کہ گویند خیر از رنگ انفعال سر سے یعنی افراشت امانت استعدا قدم

این کتب در کتابخانه
 ای جمعہ ہادی
 خیال جمہور ہا
 اساتذہ کرام
 استاد قاضی
 سید احمد
 سید احمد
 سید احمد
 سید احمد

توالت بیدل

تازه بعد از آنکه ارشاد آورد که بعد از این اشکال پرده دعوات هر چند بعد از نیم رخ
 عهد نماید غیر از صورت مستقبل پیش نیاید و هر قدر سعی نمودن که گوشه نغمات
 قانون اخلاص بے سامان زیر و بم از نقاب بچوشت **۵** عجز ما آئینه ما گردید
 نشاء سجده دو بالا گردید + در ظهور این ^{پایه} نتیجی عمر از افکار مشتاقان بے ریا
 تار پنهانے فی تعداد مہراتب تحریر پیوست نامه از عالم اکرام عاقلخان
 صاحب چه بنقلیم و نشر کہ بکری شفقت ز شست آئینه کفین قدس از ^{نخله} نخله
 مخبرست و سرخوش شراب ازلی از ان اشارت شعر از اینجا معلوم شد
 کہ فقر اہم بے بہرہ نصیب اقبال مئی گذارد یعنی بے کسان را نیز قابل
 درجات بکے آرزو در صورت خیالات موہومہ جهان اعتبار را عشق
 است دیدہ امیدورکین مقدم سعادت دوچار انتظارست و حسین آرزو
 بتسلیم کعبہ حضور تو ام سجدہ تکرار محبت حقیقی دعائے این فی زبان معبرض قبول
 رساناد و عرض این بیدست و پا بہ ہستان حصول اجابت فائز گرداناد
 و معنی پناہا کم تو سجدہ قبایگاہ و آئینہ خیال یقین تمثال بی ساز ^{مصلحت}
 صورت نمی بندد و باورد داشتن این ہمہ تغافل بیفائدہ سببی بہ بقور مئی پیوند
۵ دوران بجر کم موج جفا نیست + خطا اندیشہ ام آغا جفا نیست +
 مشاہدہ یعنی احوال کہ اثر اختلاف از منہ و انکہ مقتضی ظوراوست ^{آفتہ}
 باید نیست کہ درت جز صفائی تصور اصلا جائز نباید داشت و عثمان
 اختیار این تماشا بر خرمی پاسے نشاء رضا و اباید گذشت **۵** کس میناد
 از نفاق احتلاط عقل و سن + داع این ظلمیکہ مارا از تو تنها کردہ اند + خوش
 باد آن ستمگر باشیوہ تغافل + بیگانہ اش مفہمید گوشتنا باشد + ^{مستعلا}
 صاحب شا کہ مارا شریف استقامتی کہ بنای اقتدار دولت ^{مستعلا} مغلکی مرتب اباید

قولہ این شیوہ عمر اشارتست بہ سبب کافرانند کہ از زندگ باشد **۱۲** قولہ اختیارات با کسکہ یعنی تخمین و بتا و شدن ^{مستل} مستل و کسکہ **۱۳** + + +

بقوات **۱۹۶**

اوست از شگاہ فضل کرامت فرموده است تلافی صبر یا در کمین شمرده اقبال
 شمارند و نتایج شکرها آغوش کشای گرمی استقبال پسندارند و السلام
 بشاکر خان بعد از رسیدن شکر اللہ خان از حیدرآباد دورو
 و انجام عاقبت پس از فتح کام بخشش حصار کرام حضرت ذوالمنین
 از مقدور فطرت لشکرے دورست و خرات اقدام طلاق انسان و حصا
 بیان آن معذور باقبال دست حمایتش چه ممکن است که برهنه سران محشر
 اضطرار در سایہ ہزار چتر گل طرح بساط ناز نیندازند و بمن نسیم عنایتش چه چما
 دارد کہ عنبار ہاسے کوچہ پیدست و پائے با صد آبروی شکوہ سحر سہ
 بگردون اقتدار نیر از ند در بہارستان یعنی قدرت سایہ کوبی ریشہ
 برد شگاہ طوس بے چندان وسیلہ رسائی میجویند و در بارگاہ اعانت شیت
 عروج ذرہ حقیر بر منتظر آفتاب آن قدر راہ تامل سنے پوید مقبولان جناب
 اورا کہ در جمیع احوال آثار بی نیازی بطبع جمعیت امتزاج شان سے نازد
 و اسراستغنائی لایزال در مقابل ذات تکمیل آیات ایشان آئینہ قبول
 سے پروازد و عنبار او ہام زبانی تا کجا در سر راہ خیال تو اندشت تصور
 باطل انکاسے تا چند باشم و حق تمثال تو اند پووست شد الحمد و المنة
 کردے کہ عارضن گوہر صنیا جوہر بود از ہم پاشید و تمست کسوتیکہ کہ ورت
 آفتاب تیرہ قباب دشت با فضائل معدومے گردید مشاہدہ مہر جاناب
 قبا حقیقی زنگار شبستان تو ہم زود و واصفاے سواخ قیامت آثار کہ
 رفع صدمات اقبالش متعلق چہرست مفضل مطلق بود غیر از درجات تحیر افہام
 نیفزود و تعداد آن کلہنت اوقات ہوا خواہان مبادی تکلف رہنماے
 معدومت سفرانچہ وسع طاقت نتواند برداشت بہت حذا داد برداشتند

اقتدار مہر کبیر
 احصایا کسے
 ۱۹۸
 رفاقت بیدل